



فصل عطش باری

خیال سبز تماشايت به ذهن آينه‌ها جاری‌ست
و چشم آينه‌ها انگار بدون چشم تو زنگاری‌ست
شب من و شب گیسویت، قصیده‌ای‌ست چه طولانی
حکایتی ز پریشانی، همیشه مبهم و تکراری‌ست
میان رخوت دستانم حضور مبهم پائیز است
و روح سرو خزان انگار، هنوز در تن من جاری‌ست
تو ای حضور اهورایی! به یک تبسم بارانی
بیا و بغض مرا بشکن که فصل، فصل عطش باری‌ست
من و تلاطم تو خالی، تو و زلالی و سرشاری
بیا و جام مرا پر کن کنون که لحظه سرشاری‌ست
چراغ روشن شب پژمرد، ستاره‌ها همه خوابیدند
به یاد تو دل من اما هنوز در تب بیداری‌ست
در این تلاطم دلتنگی بیا و از سر یک‌رنگی
دلی بده به غزل‌هایم اگر چه از سرناچاری‌ست

سید مهدی حسینی



برهان معاد

گل، دفتر اسرار خداوند گشوده‌ست
صحرا ورق تازه‌ای از پند گشوده‌ست
آئینه عریانی زیبای معانی‌ست
این حجله سبزی که خداوند گشوده‌ست
شور سحرخیز اگر باورتان نیست
گل، مصحف صدف‌برگ به سوگند گشوده‌ست
تقریر ادیبانه برهان معاد است
فصلی که نسیم از پی اسفند گشوده‌ست
تفسیر لطیفی است ز پاکی دل کوه
این چشمه که از چشم دماوند گشوده‌ست
بر سجده احساس بنفشه‌ست نشانی
سجاده سبزی که به الوند گشوده‌ست
سرشار ز شیرینی شهد خوش خویش است
این غنچه که لب را به شکر خند گشوده‌ست
پاک است طرب‌نامه خوش‌بوی سلوکش
این گل که چنین چهره خرسند گشوده‌ست

کریا اخلاقی



زیارت نذر امام رضا علیه السلام

دوس دارم صدات کنم، تو هم منو نیگا کنی
من تو رو نیگا کنم تو هم منو صدا کنی
قربون چشات برم، از راه دوری اومدم
جای دوری نمی‌ره، اگه به من نیگا کنی
دل من زندونیه، تویی که تنها می‌تونی
قفسو واکنی و پرند رو رها کنی
می‌شه کنج حرمت گوشه قلب من باشه؟
می‌شه قلب منو مثل گنبد طلا کنی؟
تو غریبی و منم غریبه، اما چی می‌شه
دل این غریبه رو با خود آشنا کنی
دلمو گره زدم به پنجره دارم می‌رم
دوست دارم تا من می‌ام زود گره‌ها رو واکنی
دوس دارم که از حالا تا صبح محشر همه شب
من رضارضا بگم، تو هم منو رضا کنی

سپهر محمودی



بر سرای دوست

ای خوب‌تر، پناه پریشانی
آن قدر خسته‌ام که نمی‌دانی!
دیری‌ست تا که گم شده‌ام چون باد
در بیشه‌زار این شب ظلمانی
با پشته‌ای ز خاطره‌ها بردوش
آمیزه ملال و پریشانی
راهی دراز آمده‌ام تا تو
ای جان‌پناه این دل طوفانی
همپای باد، خسته و بشکسته
می‌آیم از نهایت ویرانی
با دست‌ها، ترانه تنهایی
با چشم‌ها، زیانه حیرانی
این باد نیست، اه، منم بر در
با خسته‌تر صدای پریشانی
آری منم که سرزده می‌گویم
در بر سرای دوست به پیشانی
ای خوب‌تر! پناه دل و جانم
بگشای در، چنان که تو می‌دانی

محمد ذکایی



چشمه فریاد مظلومیت

سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود
چهره سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ
پشت ابری از ریا می‌ماند، اگر زینب نبود
چشمه فریاد مظلومیت لب‌تشنگان
در کویر تفتیده جا می‌ماند اگر زینب نبود
زخمه زخمی‌ترین فریاد در جنگ سکوت
از طراز نغمه وا می‌ماند اگر زینب نبود
در طلوع داغ اصغر، استخوان اشک سرخ
در گلو چشم‌ها می‌ماند اگر زینب نبود
ذوالجناح دادخواهی بی‌سوار و بی‌لگام
در بیابان‌ها رها می‌ماند اگر زینب نبود
در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب
پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند اگر زینب نبود

قادر طهماسبی (فرید)



از این همه باران

وای دلی که داغ تو خاکسترش نکرد
داغی که هیچ آینه‌ای باورش نکرد
وای دلی که حرمت زخم تو را نداشت
داغ بهار سوخته‌ات، پیریش نکرد
وای دلی که از همه فصل زخم و درد
حتی غبار خاطره‌ای بر سرش نکرد
جانش قرین نفرت فرداست، بی گمان
هر کوچه‌ای که لاله صمیمی‌ترش نکرد
ابر هزار حادثه بارید، سرخ و سبز
وای دلی که این همه باران ترش نکرد...

محمدعلی شیخ الاسلامی



شمیم وصال

بهشت چیست جمال تو یا رسول الله
درد بر تو و آل تو یا رسول الله
الا که نخله طور آفرید در سینات
تجلیات جمال تو یا رسول الله
قسم به فجر که خوشیوتر است از شب قدر
شمیم صبح وصال تو یا رسول الله
سیاهه حجرالاسودی که می‌بوسیم
کنایتی ست ز خال تو یا رسول الله
شکست ظلمت تردید و بت‌پرستی را
جبین ماه مثال تو یا رسول الله
جهان و عرصه تاریخ را دگرگون کرد
حدیث بیست‌وسه ساله تو یا رسول الله
بهشت و سایه طوبا و گل، گوارا باد
به جرعه‌نوش زلال تو یا رسول الله
حدیث قطره بی‌ارزش است و اقیانوس
من و روایت حال تو یا رسول الله
کمال مدح تو لولاک شد، تعالی الله!
به رتبه متعال تو یا رسول الله
فرشتگان مقرب فتاده‌اند به خاک
در آستان جلال تو یا رسول الله
امین وحی خدا - جبرئیل - ریخته پر
در اوج گیر کمال تو یا رسول الله
چه آیتی تو که دست زمینیان نرسد
به آسمان خیال تو یا رسول الله
شکوه روشن گلدسته‌های آفاق است
اذان عشق بلال تو یا رسول الله
قرار داد اگر قبله، کعبه را از قدس
خدا نخواست ملال تو یا رسول الله
همای رحمت اگر شد علی، پناه گرفت
به سایه پر و بال تو یا رسول الله
نوشته‌اند به دامن لاله‌گون «شفق»
درد بر تو و آل تو یا رسول الله

الف، لام، میم

به آینده
اشارتی روشن بود
آن سیل زخم‌دار اسارت
که در بستری برهنه
می‌رفت؛

و پیشاپیش
جرس آفتاب
خسارت انسان را
ذره‌ذره می‌نواخت



بر چکاد چوب و آهن
تو
آن ترنم لاریبی
که تازیانه تحریف

هرگز به گرد صراحت نمی‌رسد.
اینک، قاریان قبیله من
تارهای صوتی خود را
به روایت تو شانه می‌زنند

ای معلم سوم!
و چه فصیح می‌دانند
تاریخ حماسه‌های بلیغ
از آوردن یک سوره
- مثل نگاه تو -
تا حشر، عاجز است

نه
هرگز بر گلوی مبین تو
انکار خنجر و زوبین
خداشه‌ای وارد نکرد؛
هنوز

رسا و بلندی
الف

لام

میم...

زنده‌یاد حسن حسینی



سؤال

بهار حرف کمی نیست ما نمی‌فهمیم
زبان ساده تقویم را نمی‌فهمیم
درخت، پا شد و زخم زمین مداوا شد
هنوز چیزی ازین حرف‌ها نمی‌فهمیم
چرا از آب نگفتن؟ چگونه نشکفتن؟
چگونه این همه اعجاز را نمی‌فهمیم؟
نشسته بر سر هر کوچه یک تذکر سبز
دلا قبول نداریم یا نمی‌فهمیم؟!
نگاه باغ پر از بازی پرستوهاست
دل عبور نداریم، تا نمی‌فهمیم
زمان، زمان بروز صفات باران است
چگونه باز بگوییم ما نمی‌فهمیم...؟!
محمدعلی شیخ الاسلامی



عید با تو برگردد...

بیا به خانه که امید با تو برگردد
هزار مرتبه خورشید با تو برگردد
بیا عزیزترین یوسفم؛ که در نفسی
بهار رفته به تبعید با تو برگردد
بیا که صبح یقین در گشودن چشمی
به جای این شب تردید با تو برگردد
من و غروب و غم و اضطراب چشمانی -
به راه مانده، که امید با تو برگردد
بیا که کوچ کند ماتم از سرای دلم
و شادمانه‌ترین عید با تو برگردد

مصطفی محمدنی خراسانی

